

## رسول پویان

### سال نو و جشن نوروز بر همگان مبارک باد

یاد روزگاران قدیم بخیر که در آستانه نوروز جشن و سرور، میله و سرگرمی های باستانی و فرهنگی در فضای امن و آرام دامن می گسترانید. شب چهارشنبه سوری از روی آتش می پریدیم. در شوخیهای قاشقزنی شرکت می ورزیدیم تا کشمیش نخود و نقل و نبات گرد آوریم. سبزه می انداختیم تا زینت بخش سفره هفت سین نوروزی باشد. مزه کلوچه های نوروزی و نان های شیرمال از یاد نمی رود. رسم سمنوپزی و رقص و آواز دخترکان برگرد دیگ سمنو چه شور و حالی داشت. در هوای خوش بهاری بر تنده های تخته صفر هری بایسکل دوانی می کردیم؛ قدم می زدیم و از فراز کوه دیواندر در زیبایی و صفای منظره غروب شامگاهان هریوا غرق می شدیم. چشم انتظار میله های پیایی بهاری بودیم؛ چونان که از شوق در پیراهن نمی گنجیدیم. دلدادگان و عاشقان بیاد عشق پاک ملامحمد جان و علاقه مندان سفر و گلگشت در جشن نوروز و میله گل سرخ بلخ گزین در شهر مزار می رفتند.

آه و افسوس که ازدهای خشونت، وحشت و جنگ همه شادی ها و زنده دلی ها را دم کشید. دیگر به سبزی بهار، زردی خزان، گرمای تموز و سرمای زمستان کیفیتی نمانده است. نرگس در میان لاله زاران به سوگ نشسته. ارغوان سیه پوش است. شقایق در غم یاران و عزیزان زرد می زند. پرستوها از ترس صیادان کوچ کرده اند. عندهلیان خموش اند و کبوتران قشنگ از بیم ذبح شدن از قاتلان می گریزند. دلهای زنان و دخترکان از بیم دشمنان آزادی، عدالت و امنیت می لرزد. جهان، منطقه و میهن در آتش رقابت جنگ افروزان و متجاوزان می سوزد. داعش و طالبان به دستور باداران خود- می کشند، ظلم و ستم می کنند و میراث تمدن بشری را برباد می دهند. در این فضای مبهم، آلوده و فتنه انگیز چگونه مردم به فردا اعتماد کنند!؟

با این همه سال نو و جشن نوروز برای هموطنان پاینده و میمون باد. به امید آن روزی که امنیت، آزادی و استقلال چلچراغ شبستان وطن در بهاران گردد. چه خوش است که به این شعر هم نظری بیندازید.

### بهار خزان آلود

بهار آمده لیکن وطن زمستان است

امید چلچله ها یخبند یخدان است

تنور لاله فقط داغ می پزد در دل

نسیم از تف دل سوختگان بریان است

ز خوشه های تر ارغوان خون بچکد  
گلاب و نسترن و یاسمن هراسان است  
شقایق از نفس باد صبح می ترسد  
نگاه نرگس مستانه ام پریشان است  
ز جور خار و خس افتاده در وطن آتش  
شمیم خنده گل از چمن گریزان است  
خمیده قامت کاج بلند از تشویش  
بنوش بر لب جوی روان حیران است  
دیگر بید و سپیدار سایه گستر نیست  
نه سروخوش قدوشمشادزیب بستان است  
زبان نغمه گر عندلیب را بستند  
قناری در قفس آهنین گریان است  
فسانه گشت دیگر یادگار ققنوسان  
عقاب خسته و سیمرغ پیر پنهان است  
فضا پر از رمه کرگسان آدمخوار  
دل کبوتر و مرغان عشق لرزان است  
کسی به دامن صحرا و کهساران نیست  
زبس که زوزه کفتار و بیم گرگان است  
نشاط باده گلرنگ و مطرب ازدل رفت  
فقط نشئه افیون و چرس و غلیان است  
نوای بربط و چنگ و چغانه شدخاموش  
سرود مرده غزال غزل گریزان است  
بهار خرم دل های مان خزان آلود  
بهرطرف نگری درد و غم فراوان است

به سوگ هموطنان چشم دل بود خونین  
ز اشک دامن ما پرزلعل و مرجان است  
سروش و جذبۀ عشاق را بدزدیدند  
زمان مردن عشق و عذاب وجدان است  
درین جهان پر آشوب و فتنه گر تاکی  
نبرد کله و پتک گران و سندان است

2015/3/20